

قرآن و علوم انسانی

حضرت آیت‌الله‌المظلمی جعفر سبحانی^۱

پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۲۰

دریافت نسخه نهایی: ۱۳۹۶/۱۲/۱۲

دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۰/۲۶

چکیده:

سال‌هاست که افراد دلسوز در نظام اسلامی، مسئله‌ای به نام «اسلامی کردن علوم انسانی» را مطرح می‌کنند. اسلامی کردن دانش‌ها به معنی بریدگی از آموخته‌های غربی و برکنار کردن آن‌ها نیست، بلکه پس از الگوپذیری از اصول اسلامی، افکار آنان را محک‌زده و از آن چیزی که با معارف و حیانی در تضاد نباشد، بهره گرفته می‌شود. هر علمی برای خود موضوعی، مسائل و محمولاتی و غرضی دارد که آن دانش را از دیگر علوم جدا می‌سازد. در این پژوهش روشن می‌شود که از دیدگاه قرآن، موضوع و محمول و هدف در علوم انسانی، با امور سه‌گانه‌ای که در منظر غربی مطرح است، به‌طور کامل مغایر و مباین هست و در جامعه اسلامی نمی‌توان دومی را جایگزین اولی کرد و توضیح این دوگانگی‌ها در مراحل سه‌گانه شرح داده شده است.

واژگان کلیدی: اسلامی کردن، علوم انسانی، قرآن.

مقدمه

سال‌هاست که افراد دلسوز در نظام اسلامی، مسئله‌ای به نام «اسلامی کردن علوم انسانی» را مطرح می‌کنند و در این مورد مقالاتی نوشته و نشست‌هایی نیز برگزار شده است. از روزی که دانشگاه در ایران تأسیس گردید، علوم انسانی با اصول برگزیده غربیان تدوین شد، استادان دانشگاه نیز نوشته‌های تعلیمی خود را بر آن اساس گردآوری کرده‌اند و فارغ‌التحصیلان این رشته، به جز بیان سخنان غربیان، چیزی نیاموخته‌اند. در این شرایط اسلامی کردن علوم انسانی، همت بالایی از استادان و متفکران را می‌طلبد که بتوانند در برابر فرضیه‌های آنان، اصول و حیانی را جایگزین سازند.

البته اسلامی کردن چنین دانش‌هایی به معنی بریدگی از آموخته‌های غربی و برکنار کردن آن‌ها نیست، بلکه پس از الگوپذیری از اصول اسلامی، افکار آنان را محک‌زده و از آن چیزی که با معارف و حیانی در تضاد نباشد، بهره گرفته می‌شود.

علت این دگرگونی چیست؟

جا دارد سؤال شود که علت این تحول چیست؟ و چه مشکلی در علوم انسانی از منظر غربیان وجود دارد که دلسوزان نظام را بر چنین تحول و دگرگونی واداشته است. پاسخ به این پرسش، نیاز به بیان مفصلی دارد که این نوشته عهده‌دار آن است.

ابتدا یادآور می‌شویم که در فلسفه یونانی و پس‌از آن در فلسفه اسلامی امور هشت‌گانه‌ای به نام «امور ثمانیه» مطرح هست و فلاسفه معتقدند که هر دانشی از دانش‌های بشری، از این امور برخوردار بوده و استادان هر علمی باید آن‌ها را به دانشجویان خود بیاموزند. ما نیز از این امور هشت‌گانه به بیان سه‌امر بسنده می‌کنیم: ۱- موضوع علم، ۲- محمول علم، ۳- غایت و غرض از علم.

یعنی هر علمی برای خود موضوعی، مسائل و محمولاتی و غرضی دارد که آن دانش را از دیگر علوم جدا می‌سازد و در این مورد، مثال بسیار فراوان است که ما خود را از طرح آن‌ها بی‌نیاز می‌دانیم.

با بررسی‌ای که انجام خواهد گرفت، روشن می‌شود که از دیدگاه قرآن، موضوع و محمول و هدف در علوم انسانی، با امور سه‌گانه‌ای که در منظر غربی مطرح است، به‌طور

کامل مغایر و مباین هست و در جامعه اسلامی نمی‌توان دومی را جایگزین اولی کرد. توضیح این دوگانگی‌ها در مراحل سه‌گانه به شرح زیر است:

– انسان از دیدگاه قرآن

موضوع در هر دو دیدگاه، انسان است اما نگرش اسلام به انسان با نگرش غرب کاملاً متفاوت هست. انسان در قرآن از مزایای یادشده در زیر برخوردار است که هیچ یک از این مزایا در نگرش غرب مطرح نیست.

۱- خلیفه‌الله در روی زمین

قرآن انسان را (نه تنها حضرت آدم) به‌عنوان خلیفه‌خویش در روی زمین مطرح می‌کند، و در خطاب به فرشتگان می‌گوید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً: مَنْ فِي الْأَرْضِ جَاعِلٌ خَلِيفَةً: مَنْ فِي الْأَرْضِ جَاعِلٌ خَلِيفَةً﴾ (بقره / ۳۰)

ناگفته پیدا است که خلیفه باید از یک رشته کمالات و توانمندی‌ها برخوردار باشد تا در پرتو آن‌ها بتواند به جانشینی خود در روی زمین از خدای کمال مطلق، تحقق بخشد.

۲- معلم و آموزگار فرشتگان

خلیفه‌الله در روی زمین اسماء را از خدا آموخت، چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا: سِپِسِ عِلْمِ اسْمَاءِ [عِلْمِ اسْرَارِ آفْرِيْنِشِ وَ نَامِ كْذَارِي مَوْجُوْدَاتِ]

را همگی به آدم آموخت.﴾ (بقره / ۳۱)

از نظر مفسران، مقصود الفاظ و نام اشیاء نیست، بلکه آگاهی از اسرار هستی است که «اسماء» گویای اجمالی از آن‌ها است. آنگاه خدا به آدم امر کرد که آن‌ها را به ملائکه بیاموزد چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ: أَيِ آدَمِ! أَنْانِ رَا از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن.﴾

(بقره / ۳۳)

۳- انسان مسجود ملائکه

سومین امتیاز انسان این است که خدا به فرشتگان امر کرد تا به عنوان تکریم بر آدم سجده کنند، چنان که می فرماید:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ: أَنْگَاهِ كَهِ بَهِ فَرَشْتِگَانِ اَمْرِ كَرَدِيمِ كَهِ بَرِ آدَمِ سَجْدَهِ كَنَنْدِ.﴾
(بقره / ۳۴)

و همگان سجده کردند جز شیطان که مطرود درگاه الهی شد. هر چند به ظاهر فرشتگان بر آدم سجده کردند، ولی سجده بر آدم نمادی از سجده بر مطلق انسان بود و از این رو در آیه دیگر می فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ: مَا شَمَا رَا آفَرِيدِيمِ؛ سِپَسِ صَوْرَتِ بَنْدِیِ كَرَدِيمِ؛ بَعْدَ بَهِ فَرَشْتِگَانِ كَگَفتیم: «بَرای آدَمِ خَضُوعِ كَنید!» آن‌ها همه سجده کردند؛ جَزِ اِبْلِيسِ كَهِ اَزِ سَجْدَهِ كَنَنْدِگَانِ نَبُودِ.﴾ (اعراف / ۱۱)

شیوه استفاده از آیه ۱۱ سوره اعراف - منظور سجده بر نوع انسان بوده نه بر شخص - این است که آفرینش آدم، آفرینش همه انسان‌ها و صورتگری او صورتگری همه قلمداد شده است، به گواه اینکه: محور سخن، باینکه آفرینش آدم ابوالبشر است، درعین حال لفظ ضمیر جمع به کار می برد و می گوید: (خَلَقْنَاكُمْ) و (صَوَّرْنَاكُمْ) طبعاً باید گفت: سجده بر آدم نیز سجده بر همه انسان‌ها بوده است.

در آیات دیگر نیز می بینیم که هبوط آدم، هبوط همه انسان‌ها و حیات و ممات او در زمین، حیات و ممات همگان به شمار آمده است. این نیز موجب تداعی این معنا است که هر چه بر آدم حکم شده، حکم بر تمام انسان‌ها بوده است، چنان که می فرماید:

﴿قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ: خِدا كَگَفت: «فِرُودِ آيِيدِ، دَرِ حَالِیِ كَهِ بَرِخِیِ دَشْمَنِ بَرِخِیِ دِیْگَرِ هَسْتِيدِ وَ زَمِينِ بَرایِ شَمَا جايِگَاهِ بَهره‌مندیِ مَحْدُودِیِ اسْتِ.﴾ (اعراف / ۲۴)

و نیز می‌فرماید:

﴿قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ﴾ خدا گفت: در روی زمین زندگی می‌کنید و در آنجا می‌میرید و از آنجا برانگیخته می‌شوید. ﴿(اعراف / ۲۵)

۴- حامل امانت الهی

امانت الهی بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه شد، آن‌ها از پذیرش ابا و ورزیده و خود را شایسته تحمل آن ندیدند، ولی انسان پذیرای آن شد، چنان که می‌فرماید:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت). ﴿(احزاب / ۷۲)

۵- تسخیر جهان برای او

انسان گل سرسبد جهان آفرینش است که جهان برای بهره‌مندی او آفریده شده است، چنان که می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ آیا ندیدی خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را به‌طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می‌کنند! ﴿(لقمان / ۲۰)

۶- ارزش انسان

انسان از ارزش بالایی برخوردار است که کشتن یکی معادل کشتن همه و احیاء آن همسنگ با احیاء همه انسان‌ها است، چنان که می‌فرماید:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آن‌ها، پس از آن در روی زمین، تعدی و اسراف کردند. ﴿(مائده / ۳۲)

۷- نیکی و بدی‌ها به او الهام شد

انسان بدون اینکه در مکتبی درس بخواند، و در برابر استادی زانو بزند از درون، با نیکی‌ها و بدی‌ها آشنا است چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَأَلَّهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا: زشتی‌ها و خوبی‌ها را به وی الهام کرد.﴾ (شمس / ۳)

برخلاف گروهی که می‌گویند: نفس انسانی توانا بر شناختن خوبی‌ها و بدی‌ها نیست و باید از طریق شرع (معلم خارجی) به او آموزش داده شود، این آیه درست برخلاف نظریه آنان دلالت دارد و گواهی می‌دهد که انسان در مکتب آفرینش و فطرت با این دو آشنا می‌شود و با چنین آشنایی در مقابل معلم خارجی (شرع انور) حاضر می‌شود. قرآن حاکی از آن است، هنگامی که قایل، هابیل را کشت از خود نادم و پشیمان گشت و بر زشتی عمل خود پی برد، چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾ (مائده / ۳۱).

ندامت و پشیمانی او حاکی از آگاهی وی از زشتی عمل خویش است که آن را در مکتب فطرت آموخته بود. همچنین در آن زمان، هنوز از جانب خدا شریعتی بر هدایت انسان فرود نیامده بود، و نزول شرایع از دوران نوح آغاز شده است، چنان‌که می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ

يَسَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ: آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. بر مشرکان گران است آنچه شما را به سوی دعوت می‌کنید. خداوند هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او باز گردد، هدایت می‌کند. ﴿(شوری / ۱۳)

بنابراین عدالت خواهی، ستم‌ستیزی، پاسداری از پیمان، و گریز از پیمان‌شکنی، همگی در آفرینش انسان نهادینه شده است و هرگز آن‌ها را از کسی نیاموخته است. از این رو می‌فرماید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ: و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است. و در وجود خود شما (نیز آیاتی است)؛ آیا نمی‌بینید؟!﴾ (ذاریات / ۲۱-۲۰)

در زمین و در آفرینش خود، نشانه‌هایی برای افراد باایمان است؛ چرا دقت نمی‌کنید؟!

۸- طرح مستقل در آفرینش

انسان از نظر قرآن، طرح مستقل در آفرینش دارد و این موجود زنده در روز نخست به همین شکل و کیفیت آفریده شده و اگر مرور زمان تفاوت‌هایی را در سیمای او پدید آورده است، مربوط به حالات و عوارض اوست. این دیدگاه درست برخلاف نظر و طرح مشترک است که انسان را از دیگر جانوران مشتق و تکامل یافته دانسته که سرانجام نوعی به نوعی دیگر، تبدیل گشته تا انسان کنونی پدید آمده است.

۹- مرگ او پایان زندگانی وی نیست

مرگ دروازه‌ای برای ورود به حیات دیگر و به سخن دیگر: از طریق مرگ قالبی را تهی کرده و با قالب دیگر (بدن برزخی) تا مدتی به زندگی ادامه می‌دهد.

قرآن کریم با بیان لطیف به این حقیقت اشاره می‌کند:

﴿وَقَالُوا أَئِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ: «آیا هنگامی که ما (مُردیم و)

در زمین گم شدیم، آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!» ولی آنان لقای پروردگارشان را انکار می‌کنند. بگو: «فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می‌گیرد؛ سپس شما را به سوی پروردگارتان بازمی‌گرداند.» ﴿(سجده ۱۱-۱۰)

قرآن در برابر شبهه آنان که می‌گویند «اگر ما مُردیم و در زمین گم شدیم آیا امکان دارد که آفرینش جدیدی داشته باشیم» پاسخ می‌دهد که مرگ برابر با گم شدن و نابود گشتن نیست.

برای فهم دقیق معنی آیه نیاز است که با معنی اصیل «توفی» آشنا شویم، معنی اصیل این لفظ همان‌گونه که در لسان العرب^۱ یاد می‌کند به معنی «أخذ» و «گرفتن» است نه به معنی میراندن و اگر کسی آیات قرآن را در این رابطه به دقت مطالعه کند به معنی واقعی آن پی می‌برد. در این صورت، آیه چنین می‌فرماید: فرشته مأمور این کار، شماها را می‌گیرد و بدانید که روح و نفس که واقعیت شما است، نزد ما است، و آنچه که پراکنده می‌شود، شما نیستید، بلکه ابزار و ادوات این واقعیت است. اکنون باید دید آن شمایی که فرشته آن را می‌گیرد، چیست؟ مسلماً آن واقعیت از نظر فلسفی نفس انسانی و به اصطلاح شرع، روح انسان است که در نزد خدا محفوظ است، و به هنگام تحقق معاد بار دیگر با بدن عنصری همراه می‌شود.

۱۰- حیات جاودانه در رستاخیز

پس از سپری شدن دوران زندگی موقت در برزخ، زندگی جاودانه آغاز می‌شود و هر فردی به سزای کردار خود می‌رسد «إن خيراً فخير وإن شراً فشر» گروه نخست در بهشت برین، گروه دوم در دوزخ سوزان.

۱- لسان العرب: ۳۹۸/۱۵، ماده «وفی».

– انسان از دیدگاه غربیان

پیش از این یادآور شدیم که موضوع در علوم انسانی، خواه از دیدگاه قرآن یا از دیدگاه دانشمندان غربی همان انسان است و با ویژگی‌های او از نظر قرآن آشنا شدیم. اکنون وقت آن رسیده است که نظری به دیدگاه پایه‌گذاران علوم انسانی در غرب بیندازیم. انسان در این دیدگاه یک موجود طبیعی است که ریشه آن به دو جزء (تخمک و کرم) برمی‌گردد که پس از انعقاد نطفه در رحم مادر رشد کرده است. پس از خروج از رحم در پرتو یکارشته قوانین مادی حاکم بر همه جانداران به زندگی خود ادامه می‌دهد و آنگاه که توان زندگی کاهش یافت، مرگ او که به معنی پایان زندگی او است فرامی‌رسد و از او دیگر جز بر سر زبان‌ها و نوشته‌ها، خبری نیست.

در این دیدگاه انسان که در آغاز و پایان بریده از خدا است و هیچ نوع پیوندی با او ندارد، حتی اگر از او سؤال شود، از کجا آمده‌ای پاسخی جز اینکه بگوید از دو جزء پدر و مادر، چیز دیگری ندارد.

وجود انسان در این منظر بسان یک کتاب خطی قدیمی است که چند برگ از آغاز آن افتاده باشد و انسان نتواند مؤلف و نام کتاب را به دست آورد.

بر اساس این موضوع انسان در علوم انسانی غربی، هیچ پیوندی با خدا ندارد درحالی‌که در علوم انسانی اسلامی، با ویژگی‌های ده‌گانه پدید آمده است و مسلماً اختلاف در موضوع، مایه تعدد و دگرگونی دو علم خواهد بود و نمی‌تواند یکی جایگزین دیگری شود.

۱- سخنی از «لاپلاس» و «اگوست کنت»

«لاپلاس» (۱۸۲۷-۱۷۴۹م) ریاضی‌دان، فیزیک‌دان، اخترشناس و فیلسوف فرانسوی، نظریه‌ای درباره چگونگی پیدایش زمین و کرات آسمانی، ارائه کرد. وقتی از او پرسیده شد چرا در تبیین فرضیه خود، نامی از خدا نیاورده‌اید گفت: در فرضیه نیاز به خدا نیست. یعنی قوانین موجود در دل ماده برای تحقق فرضیه کافی است، و نیازی به قدرت مافوق نیست.

«اگوست کنت» (۱۸۵۷-۱۷۹۸م) دانشمند و فیلسوف فرانسوی تجربه‌گرا، آشکارا می‌گوید: در تبیین جهان آفرینش دو دوره سپری شده و اکنون دوره تجربه و آزمایش است.

دوره نخست «دوره ربانی» بود، بشر همه حوادث و پدیده‌ها را از طریق اعتقاد به خدا تفسیر می‌کرد و چنین می‌اندیشید که او بود که زمین و آسمان‌ها را آفرید، او باران می‌فرستد و گل‌ها را می‌رویاند.

دوره دوم مربوط به ماوراء طبیعت است که حوادث جهان را به دست موجودات مجرد مانند فرشته و عقول و نفوس می‌سپرد، و از این طریق جهان را تفسیر می‌کرد. اکنون دوره سوم آغاز شده که باید همه حوادث و رویدادها را به محک تجربه زد و نتیجه گرفت و با دو دوره خداحافظی کرد.

علوم انسانی در غرب بر چنین افکاری استوار است، این دو دانشمند ارزشمند تصور می‌کنند که علل و اسباب طبیعی در عرض خدا هستند، حتماً باید یکی را گرفت، و دیگری را رد کرد ولی به خاطر دوری از مشرق زمین و فلسفه اسلامی از این غافل‌اند که باید هر دو را گرفت. مشیت الهی بر این تعلق گرفت که جهان ماده بر اصول علل و اسباب اداره شوند و درعین حال تمام نظام با آنچه در درون او از علل و اسباب است مخلوق او و قائم به وجود او است و در هر لحظه از آن مقام منبع هستی پذیرفته و نورپاش می‌شود و به قول عارف شبستری:

سیه‌رویی ممکن در هر دو عالم *** جدا هرگز نشد و الله اعلم

۲- مسائل و محمولات در دو دیدگاه

سخن ما درباره موضوع علوم انسانی در دو دیدگاه سپری شد، اکنون به تبیین مرحله دوم می‌پردازیم. مرحله دوم مربوط به مسائل و محمولات موجود در دو نظریه است که در توضیح اختلاف فقط به اندک مثال بسنده می‌کنیم:

انسان یک موجود خداجو است

در تمام تمدن‌های هفده‌گانه‌ای که باستان‌شناسان از آن گزارش می‌دهند بشر خداجو بوده، و به عناوین مختلف خدا را تصور می‌کرده، و در برابر آن خضوع می‌نموده و زندگی

او جدا ساختن معبد و پرستشگاه نبوده و این حالت یکی از دیرینه‌ترین ویژگی انسان است.

دانشمند معروف مصری فرید وجدی می‌نویسد:

«نتیجه کاوش در طبقات زمین می‌رساند که بت‌پرستی از روشن‌ترین و بارزترین ادراکات بشر بوده، تو گویی اعتقاد به مبدأ با پیدایش بشر به وجود آمده است».^۱
برخی از دانشمندان غرب مانند «شوپنهاور» گرایش مذهبی را در انسان به اندازه‌ای عمیق می‌داند که آن را فصل ممیز انسان می‌شمارد و می‌گوید: «انسان حیوانی است متافیزیک».^۲

در فصول تاریخ بشر، نمی‌توان فصلی یافت که در آن تمایل انسانی به ماورای طبیعت منفی باشد، بلکه حس مذهبی در میان تمام اقوام و ملل، جزء لاینفک زندگی تشخیص داده شده که همواره با آن‌ها بوده و هست تا آنجا که جان. ر. ایورث، استاد دانشگاه «کلمبیا» دربارهٔ مذهب چنین می‌گوید:

«هیچ فرهنگ و تمدنی را در نزد هیچ قومی نمی‌توان یافت، مگر آن‌که در آن فرهنگ و تمدن شکلی از مذاهب وجود داشته است، ریشه‌های مذهب در اعماق تاریخ تا اعماق تاریکی از تاریخ که ثبت نشده و به دسترس بشر نرسیده، کشیده است».^۳

حس دینی هم‌اکنون در میان ملل متمدن جهان یک حس طبیعی است که در هر گوشه‌ای از جهان برای خود تجلیاتی دارد، همین الآن قسمت مهمی از روی زمین را معابد و کلیساها و مساجد و بت‌کده‌ها اشغال کرده است و ندای «الله‌اکبر» در روزهای جمعه و غیره از گلدسته‌های مساجد مسلمانان، و صدای ناقوس کلیساها در روزهای یکشنبه طنین‌انداز است و اگر با هواپیما از فراز قاره‌های مختلف جهان عبور کنیم، آثار و جلوه‌های این حس را، هم در میان غنی‌ترین و صنعتی‌ترین کشورهای جهان و هم در میان فقیرترین و عقب‌مانده‌ترین ملل عالم، با دیدگاه خود مشاهده می‌نماییم.

۱- به دائرةالمعارف، ماده «اله» و «وثن» مراجعه فرمایید.

۲- زندگی و اصالت مذهبی، ص ۳۱، نقل از کتاب «متافیزیک» تألیف فلیسین شاله، ص ۱۱.

۳- مذهب در آزمایش‌ها و رویدادهای زندگی، ص ۹.

آیا یک چنین حس کلی و عمومی آن‌هم در تمام اعصار و قرون در میان تمام ملل جهان از غنی و فقیر نشانه فطری بودن آن نیست؟
اسلام این خداجویی را از طریق فطرت و آفرینش تفسیر می‌کند و می‌گوید: خداجویی و خداگرایی جزء آفرینش او است و در یک معنی خداخواهی، ندایی است که انسان آن را در درون می‌شنود چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند. ﴿(روم / ۳۰)

- تحلیل خداجویی از دیدگاه غرب

ولی این پدیده دیرینه در علوم انسانی غربی به نحو دیگری تفسیر می‌شود:
الف- خوف از پدیده‌های زمینی و آسمانی، بشر را بر آن واداشت که برای خود پناهگاهی بیندیشد تا او را از زلزله‌ها و سیل‌ها و صاعقه‌ها صیانت بخشد و اگر چنین خوفی در کار نبود، اندیشه خداگرایی در حیات انسانی پدید نمی‌آمد.
ب- گاهی می‌گویند حالت روان‌شناسانه نیاز کودک به پدر سبب خداجویی انسان شده است زیرا کودک پیوسته بر پدر و مادر تکیه می‌کند. ادامه این حالت سبب شد که وی نیز در دوران بزرگی به دنبال جانشین برای پدر باشد که حالت روانی او را تأمین کند. درحالی‌که در جهان‌بینی الهی مسئله به گونه دیگری است که توضیح آن گذشت.

- مسائل تربیتی و علوم انسانی

از مسائلی که در علوم انسانی مطرح می‌شود مسئله تربیت کودک، جوان و جامعه است. واژه «تربیت» مصدر «رَبَّى، رَبَّيْ» به معنی پروراندن و پرورش دادن است. ناگفته پیداست که پروراندن چیزی، جدا از وجود بالقوه آن نیست که مربی با درایت خاصی پرده از وجود آن برداشته و آن را به حد کمال و به فعلیت برساند.

از نظر اسلام آنچه که سعادت کودک، جوان یا جامعه است در وجود انسان نهادینه شده، و کار مربی ایجاد محیط مناسب برای رشد آن است. بنابراین مربی «نوآور» نیست، بلکه بازگوکننده چیزی است که از پیش در آفرینش انسان موجود بوده.

در اینجا مکتب تربیتی اسلام رنگ خاصی پیدا می‌کند زیرا:

نخست: از آنجاکه در این مکتب حُسن و قُبْح عقلی مطرح است یعنی هر انسانی از درون، خوبی‌ها و زشتی‌ها را درک می‌کند، در این صورت کار مربی تذکر و یادآوری ندهایی است که انسان آن‌ها را از درون می‌شنود، چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا: سِيسِ فُجُورٍ وَتَقْوَا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.﴾

(شمس / ۸)

و به قول سراینده:

در اندرونِ دلِ من خسته‌دل ندانم چیست *** که من خموشم و او در فغان و در غوغا است

دوم: منافع زودگذر مادی سبب می‌شود که انسان، توجیه‌گر کردارهای زشت خود بوده و شیطنت نفسانی با آرایش خاص، کارهای زشت را خوب جلوه دهد و سرانجام ندای درونی توان خود را از دست خواهد داد، و انسان در گرداب گناه قرار می‌گیرد. برای علاج چنین پیشامدها، پشتوانه‌ای لازم است که توان وجدان را بالا ببرد و آن جز اعتقاد به خدا و روز جزاء و به عبارت کوتاه‌تر غیر از دین چیز دیگری نیست. اعتقاد به خدایی که ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ: او چشم‌هایی را که به خیانت می‌گردد و آنچه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند﴾ (غافر / ۱۹)، انسان را در مقابل هوس‌ها زودتر بیمه می‌کند.

مسائل تربیتی در اسلام بر دو اصل: «وجدان»، و «دین» استوار است، ولی همین مسائل در علوم انسانی غرب به گونه دیگر مطرح می‌شود. در آنجا در میان ابزارهای شناخت به تجربه پیش از هر ابزاری ارزش می‌دهند، زیرا تجربه ثابت نموده که درست‌گویی غالباً

مایه سودمندی و دروغ‌گویی مایه ریامندی انسان است، پس باید در زندگی راست گفت و از دروغ پرهیز کرد. از این‌رو در غرب دروغ گفتن گناه بسیار بزرگ و غیرقابل بخشودگی است.

مسئله این نوع اخلاق تا حدی می‌تواند مایه سعادت جامعه باشد. ولی از آنجایی که بر اساس منافع و منفعت‌گرایی استوار است اگر منافع کلان او با اصول اخلاقی مادی تضاد پیدا کند، غالباً اخلاق قربانی سودهای کلان می‌شود.

در مراکز تجاری و فروشگاه‌ها غالباً افرادی را استخدام می‌کنند تا با گشاده‌رویی و زبان‌بازی با مشتری‌ها روبرو شوند، انسان تصور می‌کند که واقعاً آنان انسان‌های متخلق به اخلاق حسنه هستند. اما آگاهان می‌دانند که این نوع برخورد با مشتری به خاطر جلب آن‌ها برای خرید است و در غیر آن صورت، از آداب ظاهری اگر تندگویی نباشد، خبری نیست.

از این بیان نتیجه می‌گیریم که مسائل تربیتی در دو قلمرو یکسان نیستند و باید از هم تفکیک شوند.

- مسائل سیاسی در دو قلمرو

مسائل سیاسی جزو علوم انسانی است و دیدگاه دو مکتب کاملاً باهم متفاوت است، اسلام جنگ مسلحانه را در صورتی تجویز می‌کند که طرف متجاوز باشد و در غیر این صورت دعوت به درگیری نمی‌کند.

﴿لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾: خدا شما را (از نیکی کردن و رعایت عدالت) نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چراکه خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. ﴿ (ممتحنه / ۸)

اصول سیاست اسلام را علاوه بر آیات قرآن مجید، نامه امام علی (علیه‌السلام) به مالک اشتر تشکیل می‌دهد:

او به استاندار مصر دستور می‌دهد:

﴿وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا (ضارياً) تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أُخْ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ: همچون حیوان درنده‌ای نسبت به آنان مباش که خوردن آن‌ها را غنیمت شماری زیرا آن‌ها دو گروه بیش نیستند یا برادران دینی تو هستند یا انسان‌هایی مثل تو﴾^۱

ولی اساس سیاست غربیان بر حفظ منافع است، به‌عنوان مثال امریکا از آن طرف دنیا، در افغانستان نیرو پیاده می‌کند، چراکه می‌گوید من در این سرزمین منفعی دارم برای حفظ منافعم از نبرد ناگزیرم.

– دوگانگی در هدف و غرض

در آغاز سخن یادآور شدیم، هر دانشی، جدا از سه چیز نیست؛ یعنی: موضوع و محمول و غایت و در گذشته درباره دو امر نخست، سخن گفتیم و روشن شد که از دیدگاه قرآن موضوع و محمول علوم انسانی، با دیدگاه غربی به‌طور کامل متفاوت است. اکنون به تبیین سومی می‌پردازیم و به‌طور موجز اشاره می‌کنیم که اهداف دو علم به‌طور کامل متفاوت است زیرا:

غرض از تدوین علوم انسانی از نظر قرآن، پرورش انسان کاملی است که جانشین خدا در روی زمین باشد و بار امانت بدوش بکشد و با کمالات وجودی و رفتاری خود، مظهر کمالات بی‌نهایت خدای عز و جل باشد.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)!﴾ (ذاریات / ۵۶)

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ما از آن خداییم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم! ﴿(غررالحکم / ص ۷۷)

درحالی‌که اهداف و هدف از تدوین علوم انسانی در دیدگاه غربی، ارائه بهره‌گیری از مواهب طبیعی و زندگی لذت‌بخش، تولید و مصرف است دیگر هدفی و غرضی در کار نیست.

با توجه به این نوع مغایرت در مراحل سه‌گانه چگونه می‌توان یکی را جایگزین دیگری ساخت، اگر هم در یک رشته از مسائل مشترکاتی دارند، در مسائل فراوانی از هم جدا می‌باشند.

در پایان به حدیثی از امیر مؤمنان (علیه‌السلام) در مورد لزوم شناخت انسان اشاره می‌شود:

قال امیرالمؤمنین (علیه‌السلام):

﴿أَعْظَمُ الْجَهْلِ، جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ أَعْظَمَ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ وَوَقُوفَهُ عِنْدَ عَذْرِ: بدترین جهل، جهل انسان به حقیقت وجود او است، بزرگ‌ترین حکمت و دانش، شناخت خویشتن است و توقف در موارد عذر، آنجا که نمی‌داند، از اظهار نظر خودداری کند.﴾ (غررالحکم، ص ۷۷)

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- شاله، فلیسین. متافیزیک یا فلسفه اولی. ترجمه: عبدالحسین نیک‌گهر. تبریز: انتشارات کتابخانه چهر.
- ۴- محمدبن مکرّم، ابن منظور (۱۴۱۴). لِسَانُ الْعَرَبِ. لبنان: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

■ Quran and human sciences ■

■ Grand Ayatollah Jafar Sobhani ■

Abstract

For many years, sympathetic people in the Islamic system have considered the issue of "Islamicization of human sciences." Islamicization of knowledge does not mean cutting Western knowledge and disposing of them but after applying the principles of Islam, their thoughts are examined and use that which is not contradictory with the teachings of the revelation. Each science has its own subject matter, problems, and predicates that separate that knowledge from other sciences. In this research it becomes clear that from the point of view of the Quran, the subject and the predicate and purpose in the human sciences are completely incompatible with the affairs of the sects which are considered in the Western perspective and in Islamic society, one can not replace the latter, and the explanation of these dichotomies is described in the three stages.

Key words: Islamicization, Humanities, Quran.